

## تغییراتِ روبنایی چیزی نیست که بدان دل خوش کنیم

گفته اند که مهاجرت به هیچ روی گریز از عرصهٔ مبارزه نیست، کار و پیکارِ سیاسی امریست چند جانبه. چه ساده اند آنانی که پیکار سیاسی را نوعی قهرمانی حماسی میپندارند. مهاجرتِ فرزانه گان در سالهای شومِ آکنده از فاجعه، به آرزوی این که جنبش انقلابی و وطنپرستانه را به دور از دسترس آدمکشان (!) ادامه دهند و مشعلِ جنبشِ ترقیخواهانه را همچنان روشن نگهدارند، بود و شعر تأمل برانگیز بر دیوار سالهای مهاجرت این خردمندان، چه اُستادانه نقش شده است:

"هومر را خانه یی نبود. / دانتِه ناگزیر کاشانهٔ خویش را پدرود گفت. / اوری پید از بازرسی و شکنجه رنج بُرد. / بر دهانِ شکسپیر در واپسین لحظه های زنده گیش، مُشت کوبیدند. / اگر از فرانسوا وین، فرشتهٔ موسیقی پاسداری میکرد، همواره چند جاسوس هم، چشم از او بر نمیداشتند. / اوگرز را ارجمند لقب برنهادند، ولی آن گونه به ستوهش آوردند، که راهِ مهاجرت در پیش گرفت. / و با هاینه نیز چنین کردند و برشت هم به یک سراپردهٔ بوربایی پناهگزين شد. و افغانها هم از بد حادثه، مدتهاست در سراسر گیتی دردِ مهاجرت را تجربه میکنند. مع الوصف این که تاریخ کشورشان در قُله های شامخ و دره های زیبا و دشتهای بیکران با خون نیاکان و اجدادشان نوشته شده است، هیچ قدرتی در روی زمین چه در منطقه و چه در خارج آن نمیتواند شجاعت و شهامت این مردم را درهم شکنند و عشق آنان را به آزادی و استقلال و عدالت از بین ببرند.

گر چه امپریالیزم و ارتجاع کوشیده و میکوشد تا مردم افغانستان را مانند آن چه انگلیسها در دوران کُلونیا لیزم کوشیده بودند، در یک عدم اتحاد و اتفاق کامل نگهدارند و به گونهٔ فرهنگ قرون وسطایی: قوم و قبیله پرستی و بادیه نشینی و ... کماکان محروم از نعمت ترقی و تعالی به سر برند.

پولیاک محقق شهیر مینویسد که سپردن روبنای سیاسی جامعه افغانی به دست قبیلہ یی که در حالت شبانی امرار حیات میکرد، بالاخر کار را بدانجا کشانید که بر زیربنای اجتماعی تأثیر وارد ساخت و چرخ اقتصادی را متوقف و از انکشاف باز داشت. به جای پیشرفت، یک قدم به عقب برگردانید و اقتصاد شبانی و چادرنشینی جاگزین اقتصاد فیودالی شد.

کشورهای همجوار، به دوره های تکاملی سرمایه داری و سوسیالیزم رسیدند، ولی افغانستان در چنان عقبمانده گی نگهداشته شد که مردم بیگناه آن در کنار دریای آمو، با علف سد جو میکنند و در سراسر کشور، فقر ادامه دارد. این همه شوربختی، به خاطر است که از دوصد سال بدینسو در این کشور زمامداران ستمگر و فاسد، سرنوشت مردم و کشور را در اختیار داشتند. به طور مثال هرگاه برگی از تاریخ را ورق زنیم، چنین چهره های را حاکم بر سرنوشت میهن خویش میبینیم: امیر عبدالرحمن خان، که در ظلم و بیدادگری در آن دوران همتا نداشت. در دوران زمامداری او انواع مختلف و بیسابقه شکنجه و اعدام فردی و دسته جمعی، ترویج یافت. آن امیر عقبگرا و مستبد، تاریکبین و مخالف علم و دانش و نوکرمنش و وطنفروش، که در راه خدمت به انگریز، آزادیخواهان زیادی را به جوخه های اعدام سپرد و قسمتی از خاک وطن را در قصر چهلستون به صورت خاینانه به انگریز واگذار کرد.

مردم را در سبد انداخت و از بالای کوهها به پایین انداخت، واسکت بُرید و در قفس انداخت و به چارک و سیر، چشمها کشید و کله منارها ساخت.

**به استثنای غازی امان الله، که شخص معارف پرور، کاردان، منور و خواهان ترقی و تعالی وطن بود، کارنامه های تمامی امیران و شاهان بعدی افغانستان، سیاه و پُرننگ اند و اقدامهایشان از نظر تاریخی دارای کدام وزنه یی نیست که توانسته باشند برای کشور و مردم، دستاوردهایی را به ارمغان آورند.**

نظام شاهی مشروطه و قرار نداشتن آن بر فراز کشاکشهای سیاسی، وابسته نبودن آن به یک یا چند نیروی معین، و ارتباطش با همه کشور و نداشتن قدرت اجرایی که آن را از آرایشهای مسؤولیت دور میدارد، به پادشاهیها نیرویی بخشیده است که جمهوریها از آن بی بهره اند و پادشاهی به این مفهوم حد اقل خواست مشروطه خواهان افغانستان بود، که با دریغ این حد اقل خواست مردم و نماینده گان شان تأمین نگردید و کشور از آن محروم بود.

جمهوریها، با یکه تازیها و انحصارطلبیها، خود را به زوال بردند و بعد سلطه قوماندانسالاری "مجاهدین افغان" با چنان وحشت و سرکوب مردم همراه بود که در فرجام کشور را زندان مردم

و آشیانه تروریستان حرفه‌ی و ددمنش نمودند، که کارنامه‌های آن وقتی در فلم مستند خانم سایره، شابانویی از تبار افغان گزارشگر کانال ۴ تلویزیون انگلستان به نمایش گذاشته شد، جهانیان را به اندیشه بیشتر واداشت.

ماهیت همه بنیادگرایان مذهبی، در افغانستان، و جاهای دیگر، که فتوهای چرکین را تبلیغ میکنند، روز تا روز برهنه و رسواتر میگردد. ملا عمر رهبر طالبان به دنبال منع نگهداری خروس برای زنان، فتوی داده بود که برای الأغهای مذکر، باید شلوار درست کنند که آن جاهای حساس شان بیرون نیفتد و باعث تحریک خواهران مسلمان نشود. جالب این که سران ۵۴ کشور اسلامی که همه ساله کنفرانسی به نام خود تدویر مینمایند، در قبال یکدهه ظلم و ستمگری اسلامی در افغانستان، کدام اعتراضی نکردند، گویا کشتار مردم بیگناه که بر طبق شریعت انجام میپذیرفت، مسأله نبود که بر آن اعتراضی صورت میگرفت.

واقعیت این است که سوء استفاده از اعتقادهای مذهبی و رابطه عقبمانده طایفه‌ی و ناسیونالیزم و سیاست آشنا برای همه: "تفرقه بیانداز و حکومت کن" از جانب امپریالیزم و محافل ارتجاعی کشورهای منطقه، وسیعاً مورد بهره برداری قرار میگیرد. هدف مشترک امپریالیزم و ارتجاع، جلوگیری از روند تکامل و پیشرفت واقعی خلقهای منطقه و رویش اجتماعی حکومتهای مردمگرا متکی بر اراده و منافع نیروهای اجتماعی آنان است. تداوم تاریخی این سیاست ضد مردمی و اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حاکم در اکثر کشورهای منطقه و خواست برحق توده‌ها، چنان شرایط پیچیده‌ی را ایجاد کرده است، که امکان شکلگیری روندهای سیاسی از مسیرهای طبیعی و قانونمند را مشکل مینماید. در چنین شرایط گاهگاه و عمدتاً به دلیل ضعف ساختارهای معمول و قانونمند جوامع مدنی و به خصوص نبود آزادیهای سیاسی- فشار اعتراضی توده‌ها از پایین به حکام در بالا، اشکال غیر معمول و مخدوشی به خود گرفته و دخالت در امور داخلی کشورها و مخصوصاً حمایت مستقیم و غیر مستقیم از اختناق حکومتهای استبدادی متکی بر الیگارشی بورژوازی باعث شده است که بستر رشد واپسگراترین عقاید و نیروهای مذهبی ارتجاعی فراهم شود.

کشور ما نمونه بارز کشورهای است که به دلیل سیاستهای امپریالیستی همراه با عملکرد ارتجاعی ترین نیروهای داخلی و خارجی، تقریباً تمامی ساختارها و بافتهای سیاسی، اقتصادی- اجتماعی معمول یک کشور، در جهان، در پایان قرن بیستم و شروع هزاره جدید را از دست داده است. از نقطه نظر تاریخی، در دو دهه اخیر کشور است که امپریالیزم امریکا و انگلیس با استفاده از رژیمهای پاکستان، عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران، به بهانه مبارزه با حکومت

"توتالیتار" (بخوان ترقیخواه و ضد امپریالیست!) و با ادعای حراست از استقلال و آزادی (!) هدفمندانه جنایتکاران سیه دل و تبهکاران را که اعتقادهای کور مذهبی و تعصبات قومی را پایه امتیاز خود میدانستند، با هدف آدمکشی و تروریزم تربیت و مسلح کردند. اینها همان "مبارزان برای آزادی" (؟) مورد ستایش و حمایت "ریگن" و "تاچر" بودند که در دهه هشتاد میلادی به زعم عده یی از خود بیگانه گان عمدتاً اسلامگرا "شجاعانه" (؟) بر ضد کفر و برقراری حکومت عدل اسلامی مبارزه میکردند.

آری! حافظه تاریخ بیدار است و به یاد دارد که این سازنده گان جامعه عدل اسلامی، چگونه بر رخ دوشیزه گان معصوم افغان تیزاب میپاشیدند و بعد هم در دوران "جهاد" شان، به تخریب و ویران کردن مکاتب و تأسیسات علمی، قتل عام شهریان، آدمربایی و قاچاق مواد مخدر و ... با ابراز توجیه هدفهایی گویا "مشروعیت مذهبی" که قسمتی از عملیات و مبارزاتشان را تشکیل میداد، دست یازیدند.

تعجب آور نیست که سران کشورهای غربی و دستگاههای تبلیغاتی آنها و همچنان رهبران و سخنگویان خورد و بزرگ احزاب اسلامی، در حال حاضر به یک باره با فراموشی مصلحتی، رابطه نامقدس تاریخی خود را با این جنایتکاران ضد انسان از یاد برده اند. آنها از ذکر این که چه محافلی در به قدرت رسیدن "طالبان" و اسلاف تروریست شان در قالب "مجاهدین افغان" نقش کلیدی داشته اند، ابا دارند.

به برکت سازماندهی مؤثر اقدامهای "خیرخواهانه" توسط سیاستمداران نظیر "برژنسکی"، افغانستان از سال ۱۹۹۲ میلادی به بعد، فاقد استقلال و تمامیت ارضی بوده و در آن نه فقط از آزادی خبری نیست، بل که به همت "مجاهدین اسلامی" مورد حمایت امپریالیزم، ابتدایی ترین روابط و ارزشهای انسانی در آن به شکل بیرحمانه نقض شده است و برخلاف انتظار، مثلث ارتجاع "مبارزه با کفر" به "حکومت عدل الهی" یی که در مسیر دلخواهشان عمل میکرد نیانجامید! و آنچه که در کنفرانس "بن" برای تعیین سرنوشت افغانستان گذشت، عملکرد استعماری از نمونه های قرن نوزدهم آن بود: چهار گروه که هرکدام نقشی در ایجاد شرایط اسفبار کنونی در کشور داشتند، هرکدام به نیابت از یک قدرت خارجی (!)، بر سر آینده مردم افغانستان به معامله نشستند. آنچه در این معامله اساساً مطرح نیست، منافع و خواست واقعی مردم زجر دیده افغانستان است. کنفرانس "بن" در نهایت خواستار حاکمیتی در افغانستان است که منافع حیاتی امپریالیزم در منطقه، نفوذ مشخص شده کشورهای همسایه و نهایتاً ادامه ستم و بهره کشی سرمایه داری را، تأمین میکند. در این راستا نمیتوان امید چندانی داشت که آینده متفاوت

با جوامع سرکوب شده، تحت استعمار و عقبمانده در منطقه، برای افغانستان رقم زده شود. در تحلیل وضعیت کنونی کشورهای منطقه، با در نظر گرفتن برخی مشخصه های عام و اساسی میتوان موقعیت هر کدام از آنها را از نظر ترکیب ساختار قدرت سیاسی، به مثلی تشبیه کرد که در رأس آن بورژوازی وابسته فاسد قرار دارد. عملکرد و منافع امپریالیزم و نفوذ اقتدار مطلق ارتجاع مذهبی، در ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند. این مثلث شوم، در چارچوب عقبمانده گی ساختاری و فرهنگ استبداد زده شرق، امکان هرگونه تحولات بنیادی واقعی را در راستای جهشهای کشورهای این منطقه، مسدود کرده است.

تحلیل تاریخی مبارزات و جنبشهای منطقه ما نشانگر این واقعیت است که در صورت عدم هدایت مبارزه سیاسی، همزمان بر ضد سه رأس این مثلث و بدون هدف قرار دادن تغییرات بنیادی اقتصادی-اجتماعی، نمیتوان پیش شرطهای اساسی پیشرفت و جهش و رفتن به پیش را فراهم کرد. در این صورت حتی با تغییر قدرت دولتی همان طور که تجربه و تحولات چند سال گذشته در افغانستان نشان داده است، در مهمترین وجه میتوان تغییرات روبنایی سیاسی را انتظار داشت که عملاً چیزی نخواهد بود به غیر از تغییر مکان در حصارهای این مثلث نامقدس. به عباره دیگر در جازدن در مرحله عقبمانده گی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود، بدیهیست که متناسب با شرایط مرحله رشد هر کدام از کشورها و خلقهای منطقه، نحوه مبارزه در راستای ترقی، خصوصیت و اشکال مشخص خود را خواهد داشت. اما این قدر میتوان گفت که بسیج توده ها بر پایه خواسته های مبرم آنان و در مسیر فراهم ساختن تحولات بنیادی و جلب حمایت قشرها و طبقات گوناگون برای مبارزه در راه دموکراسی و آزادی، یک پیش شرط عام است. با توجه به اوضاع کنونی، نیروهای مترقی منطقه میباید از امکان این که ذهنیت موجود ضد امپریالیزم توده ها در کانالهای ارتجاعی مانند تعصب مذهبی و ناسیونالیزم کور جاری نشود، به طور مؤثر جلوگیری کنند و آن را در عوض به سمت آگاهی و مبارزه بر ضد خطرهای ناشی از عملکرد اقتصادی-سیاسی مانند تحمیل خانمانسوز تعدیل اقتصادی و عواقب نظامیگری سوق دهند.

باید به توده ها آگاهی داد که آنچه که آفریننده جنگ و گسترشدهنده فقر، بیکاری، فقدان تعلیم و تربیت و آموزش و صحت و غیره میباشند، نتیجه سیاستهای تضمین منافع سرمایه فراملی و گردن نهادن به "جهانی شدن" سرمایه داری است. باید توده های مردم را برای شرکت فعال در جنبش دفاع از صلح و ترقی بسیج کرد و برای افغانستان در کوتاه مدت، تأمین کار، سرپناه، تعلیم و تربیه و صحت و به اقتضای شور و شوق ترقی پسندی و اقتضای زنده گی در

جهانِ امروز! باید هر یک به توان خود بکوشیم تا بهشت مردم عذاب‌دیده‌ ما هم در همین دنیای فعلی و در زنده گی جاری ساخته شود و مردم ما بتوانند با تصمیم خودشان، با سربلندی و آزادی زنده گی کنند و این "سپیدارِ کهن"، وطن همه گانی ما، آباد و سربلند و دارای مقامی شایسته در میان خانوادهٔ جهانی گردد.

[www.ayenda.org](http://www.ayenda.org)